



چرا به جای اکتفا به رشته‌ی کمابیش نهادینه‌ای همچون جامعه‌شناسی ادبیات یا هنر، از جامعه‌شناسی متن سخن به میان می‌آوریم؟ در «درباره‌ی جامعه‌شناسی متن ادبی» (۱۹۷۸)، «کتابچه‌ی نقد جامعه‌شناختی» (۱۹۸۵) [۱] همچنان که در چند اثر دیگر، من به دو دلیل مکمل، جامعه‌شناسی متن را ضروری می‌پندارم:

(جامعه‌شناسی متن، به جای سخن گفتن از «مضمون»، «محتوا»، «جهان‌بینی» یا «ایدئولوژی» مولف، ادبیات را از طریق زبان به جامعه پیوند می‌زند. تینیانوف^۱ در مقاله‌ی معروفش در باب «تکوین ادبی» بر این مسأله تأکید می‌کند که ارتباط ادبیات و جامعه در ساحت زبان‌شناسی، یکی از طرح‌های قدیمی فرمالیستی است: «زندگی اجتماعی بیش از هر چیز به واسطه‌ی جنبه‌ی شفاهی‌اش با ادبیات ارتباط پیدا می‌کند» [۲] در دهه‌ی هفتاد، من برای عینیت بخشیدن به این طرح قدیمی که اکثر جامعه‌شناسان ادبیات (از گلدمن تا بوردیو) نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند در نظر بگیرند، به طرح اولیه‌ی جامعه‌شناسی متن پرداختم. در نهایت مسأله‌ی پاسخ به این سوال – در بافتار جامعه‌شناسی یا نشانه‌شناسی اجتماعی – همواره وجود دارد: «ادبیات چیست؟» (این پرسش نیز وجود دارد که چه چیز پیونددهنده‌ی جامعه‌شناسی متن با نشانه‌شناسی ساختاری است) مسأله فراتر رفتن از ساحت ادبیات است به سوی نظریه‌ی جامعه‌شناختی متن‌های ایدئولوژیک، نظری و از این دست. در این‌جا جامعه‌شناسی متن به نقد گفتمان ایدئولوژیک و معرفت‌شناسی اجتماعی‌ای تبدیل می‌شود که

مبحث آن گفتمان نظری است. و هم‌زمان با پاسخ به پرسش «ادبیات چیست؟» از خود می‌پرسد «نظریه چیست؟»

جامعه‌شناسی متن با این تعریف متنی یا شفاهی از حوزه‌ی کاری‌اش، اساساً متمایز از هرگونه جامعه‌شناسی و نشانه‌شناسی‌ای است که رو به سوی هنر و ادبیات دارد. در حالی که هر دو را به مثابه‌ی صورتی از هنر می‌انگارد که در حال اثرگذاری و اثرپذیری از فیلم، نقاشی، عکاسی و یا موسیقی است. جامعه‌شناسی متن از این که به‌طور کلی نوعی از جامعه‌شناسی هنر باشد امتناع نموده و محدودیت و چه بسا ضعف را می‌پذیرد، تا به برتری‌ای دست یابد که در نوعی روش‌شناسی غیرقابل اغماض وجود دارد. جامعه‌شناسی متن از سخن راندن در باب نظام نشانه‌های مختلف (مانند ادبیات، نقاشی و موسیقی) دوری جسته و بر نظام‌های شفاهی تمرکز می‌نماید: بر گفتمان‌های ادبی، ایدئولوژیک و نظری- و بر تأثیر متقابل‌شان بر زمینه‌های واژگانی، معناشناختی و نحوی (روایی). در شرایط اجتماعی و زبان‌شناختی‌ای پیوسته متأثر از تقسیم کار علمی که عموماً پژوهش‌های حوزه‌ی هنر و فرهنگ را هرچه بیشتر بی‌ثبات می‌سازد (در هر زمینه‌ی هنری به کارشناسانی برمی‌خوریم که به توانایی‌های یکدیگر حسادت می‌کنند) این مسأله امتیازی نظری محسوب می‌گردد. در این معرفی که هدف آن کلیت جامعه‌شناسی متن است برآنم تا با ملاحظاتی ارزشمند در تمامی زمینه‌های مورد بحث از قبیل ادبیات، ایدئولوژی و نظریه آغاز نمایم، بنابراین درک درست این سه زمینه به منزله‌ی امور استدلالی قیاسی و هم‌زمان اجتماعی ضروری است.

نظریه و اصطلاح‌شناسی

الف) موقعیت زبان‌شناسی اجتماعی

متون مذهبی، علمی، تجاری و یا ادبی هیچ یک در خلاء زاده نمی‌شوند یا به عبارتی برآمده از بافت زندگی‌نامه‌ای مولفان‌شان نیستند. مسلماً مولفان این متون به طور فردی یا جمعی به بیان نیت، افکار یا امیالی می‌پردازند که کمابیش در سطح متون مورد بحث، قابل شناسایی است. لیکن آنچه که در گفتمان‌شان به آن می‌پردازند همواره واکنش یا پاسخی است به دیگر گفتمان‌هایی که در حال حاضر یا در گذشته بیان شده، رواج یافته، نقد شده، مورد تقلید قرار گرفته، تکه تکه شده و دوباره ترکیب گشته‌اند.

پس با باختین^۲ و الوشینوف^۳ هم‌سخن می‌شویم که: «در واقعیت، این کلمات نیستند که تلفظ می‌کنیم یا می‌شنویم، حقیقت یا دروغ، خوب یا بد، مهم یا پیش پا افتاده، خوشایند یا ناخوشایند و غیره. کلمه همواره آستن معنا یا مفهومی ایدئولوژیک و یا رخدادی است» [۳]. در کنار باختین و الوشینوف بیشتر با بازنمایی ساختاری محاوره‌ای سر و کار داریم، آنچه من - با دنبال کردن کارهای باختین - موقعیت جامعه‌شناسی می‌نامم.

اما جامعه‌شناسی زبان چیست؟ مجموعه‌ی تاریخی و پویایی زبانی‌ای است که هر یک بیانگر علایق و منافع گروهی خاص است که به شکلی مثبت یا انتقادی در تعامل با دیگران است.

این تاثیر متقابل زبان‌های گفتاری است که به تغییر نظام زبان ختم می‌شود (زبانی که ذاتی پویا ندارد) اما از پویایی استقبال می‌کند. بنابراین فرضیه‌ی باختین از زبان به خودی خود واکنشی قیاسی نسبت به زبان‌شناسی هم‌زمانی سوسور است که ظاهراً بدون در نظر گرفتن این مسأله است که گفتار به مثابه گفتمان تنها به کاربرد قواعد یک نظام محدود نمی‌شود، بلکه گفتار قادر است با ایجاد تغییرات معنایی منجر به تغییر نظام زبان گردد.

امروزه کاملاً به این مسأله واقفیم که مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم، فمینیسم و روانکاوی هویت اجتماعی و زبان‌شناسانه‌ی خود را در واکنش به زبان گفتاری مورد انتقادشان بر ساختند. این زبان‌های گفتاری در جریان مبارزه برای حفظ هویت‌شان در نهایت منجر به تغییر نظام می‌شوند. پس از ظهور مارکسیسم، واژه‌ی «بورژوازی» معصومیت و بار معنایی انقلابی‌اش را از دست داد، واژه‌ی «موقعیت» به سرعت رنگ و معنای اگزیستانسیالیستی به خود می‌گیرد، معنای قدیمی واژه‌ی «سرکوبی/واپس‌زدگی» (مانند کنار زدن، منع دسترسی) به نفع مفهوم روانکاوانه‌اش «کنار رفتن» و فمینیسم همچنان به تحمیل نوآوری‌هایش به تغییر در زبانهای اروپایی خاتمه نداده است، مانند کلمه‌ی «خانم نویسنده»^۴ که غلط‌گیر رایانه‌ی من هنوز اصرار بر تصحیح آن دارد. اما این پویایی زبان که باختین و الوشینوف بر آن تأکید دارند، تنها به مدد چالش‌هایی صورت می‌پذیرد که گروه‌های اجتماعی را با نیل به بیان منافع اقتصادی، سیاسی یا زیبایی‌شناسانه‌شان رو در روی هم قرار می‌دهند. فرمالیست‌ها و فوتوریست‌های روس را در نظر بگیرید که با خلق واژگان آوانگاردی که امروز در میان لغات ماست، در جبهه‌ی مخالف پوزیتیویست‌ها، سمبولیست‌ها و مارکسیست‌ها قرار می‌گیرند و یا موقعیت‌های مختلف زبان‌شناسی اجتماعی در زمینه‌ی زبان فرانسه که در آن سوررالیسم در مقابل رئالیسم قرار می‌گیرد، اگزیستانسیالیسم در مقابل هگلیسم و رمان نو- با ساختارگرایی- در مقابل اگزیستانسیالیسم و اومانیزم شبه‌انسان. در تمامی این موارد نوآوری‌های واژگانی و معنایی به تولد گفتمان‌های جدیدی انجامیده که خصوصاً منفی تعریف شده‌اند، به عبارتی در تضاد با گفتارهای کهنه‌تری که منسوخ ارزیابی می‌شدند. انتخاب مثال‌هایی که در سرحدات ادبیات و فلسفه واقع شده‌اند نشان‌گر این است که تا چه اندازه نظام‌های استدلالی قیاسی در هم تنیده و جدایی‌ناپذیرند، اینکه چقدر سخن گفتن از - کاری که فرمالیست‌های روس انجام می‌دهند - تأثیرات جریانات سیاسی یا اجتماعی بر ادبیات نادرست است. ادبیات خودبه‌خود تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد: ادبیات دارای ساختی اجتماعی است، ادبیات فلسفی است، سیاسی است تا جایی که آگاهانه یا ناخودآگاه زبانهای غیرادبی را در خود جذب می‌کند. مشکل فرمالیست‌ها و حتی ساختارگرایان (در چک) نادیده گرفتن این کنش متقابل و دائمی زبان‌های محاوره‌ی اجتماعی در جایگاه زبان‌شناسی اجتماعی است.

^۴ (écrivaine) در مقابل (écrivain). در زبان فرانسه برخی صفات شغلی برای هر دو جنس مذکر و مؤنث به صورت یکسان به کار می‌رود. و معمولاً در مورد شغل‌هایی است که به صورت تاریخی در اختیار مردان بوده. نویسندگی، پزشکی و معلم بودن از جمله‌ی این واژگان در زبان فرانسه هستند. همچنین واژه (auteur) به معنای مولف که برای زن و مرد کاربردی یکسان دارد. م.

برای آن که سخن از «زبان محاوره» بیش از حد انتزاعی نگردد، به زبان‌های گروهی اشاره می‌کنم که در یک موقعیت جامعه‌شناسی زبان به کنش متقابل با گویش‌های اجتماعی می‌پردازند. این واژه‌ی گرماس برای اشاره به «زبان محاوره‌ی تخصصی شده» [۴] در زبان فرانسه رواج یافت. بنابراین به منظور افزایش بار نظری آن به عنوان بازنمایی زبان‌شناسانه‌ی دیدگاه‌ها و علائق تاریخی-اجتماعی گروه‌های مختلف ادبی، آن را پیشنهاد می‌دهم تا گستره‌ی معناشناختی این مفهوم بسط یابد.

اگر کمی ساده‌تر بنگریم، گویش اجتماعی سه وجه دارد: (۱) فهرست واژگان (مختص یک یا چند گروه): (۲) رمز به مثابه پایه‌ی معناشناختی گویش اجتماعی: (۳) ساختارهای قیاسی استدلالی (موارد مورد بحث) که در چارچوب نوعی گویش اجتماعی معین از طریق موضوعات فردی یا جمعی شکل گرفته است (یعنی پیش از انسان، موجود اجتماعی وجود داشته است).

می‌توان گفت گویش اجتماعی چیزی نیست که در بیرون، جایی در دنیای اجتماعی، جستجو کنیم، بلکه ساختاری است نظری مانند الگویی آرمانی، یک الگو. گویش اجتماعی مذهبی، ایدئولوژیک یا علمی تقریباً هرگز به صورت محض وجود ندارد تا جایی که می‌تواند ساختاری باز باشد که به‌طور مداوم در ارتباط با دیگر گویش‌های اجتماعی است تا عناصر کمابیش ارزشمندشان را در خود جذب کند: واحدهای واژگانی، جملات و یا صحنه‌های روایی.

فهرست واژگان یک گویش اجتماعی ارزشی مشخص دارد: در صحبت از «ارزش افزوده»، «میدان ادبی»، «واپس‌زدگی» یا «نظام‌های خودساخته» گوینده مرد یا زن بطور ضمنی به گویش اجتماعی همچون زبان جمعی، متوسل می‌شود. با وجود این، گویشی اجتماعی چیزی بیش از واژگان یا فهرستی واژگانی است. و در عین حال فهرستی معنایی یا رمزار است: مجموعه‌ای از تمایزات و تقابلات رمزگذاری شده که به گویندگان - به نویسندگان و نظریه پردازان - اجازه می‌دهد در شاخه‌ی خود به سمتِ موقعیت زبان‌شناسی اجتماعی گرایش پیدا کنند. با رمزگذاری دنیای زبان‌شناسی، گویش اجتماعی به اعتبار بخشیدن (یا کسر اعتبار) از برخی تمایزات و تقابلات می‌پردازد. بنابراین تقابل جنسیت/جنس^۷ تنها در معدودی گویش‌های اجتماعی معنادار است. تقابل خودآگاه/ناخودآگاه، اتوماسیون/دستی‌سازی، سرمایه‌ی ثابت/سرمایه‌ی متغیر و غیره. روشن است که تمامی این تمایزات و تقابلات به فهرست واژگانی معنایی خاصی تعلق دارد که به نظریه معینی برمی‌گردد، نظریه‌ای که در عین حال خود نوعی ایدئولوژی است. این فهرست اساس کل خط سیر استدلالی قیاسی‌ای را مشخص می‌کند که گویندگان گویشی اجتماعی در چارچوب زبان محاوره‌ی جمعی‌شان تولید می‌کنند. گویش اجتماعی به مثابه فهرستی گشوده است و می‌تواند شمار نامعلومی از گفتارهای ادبی، نظری و ایدئولوژیک را همچون سکانس‌های روایی به وجود بیاورد. بدین ترتیب هر گوینده‌ی (مرد) گویش اجتماعی می‌تواند شمار نامحدودی از گفتارهای تحلیل‌گرانه‌ی کمابیش خاص بیافریند و هر گوینده‌ی (زن) این زبان محاوره را

به سوی نوعی گویش اجتماعی فمینیست رادیکال جهت دهد. گوینده (زن) با عمل استدلالی قیاسی خاص اش سهمی در تغییر گویش اجتماعی و تغییر مسیرش به سوی دیگر زبان‌های محاوره‌ای و نیز دیگر مقاصد و منافع دارد. در این مقطع یک گویش اجتماعی می‌تواند صورت فلکی‌ای بی‌حد و مرز از گفتارها فرض شود که تعدادشان نامشخص است. هر گوینده (مرد یا زن) با ساخت گفتار شخصی و ویژه‌اش در تغییر شکل گویش اجتماعی فمینیست، روانکاوانه، مارکسیست، لیبرال، یا آنارشویست سهیم است.

ج) بینامتنیت

در اکثر موارد این تغییر شکل در سطح بینامتنیت و به منزله‌ی اثر متقابل گفتگویی متون قدیم و معاصر، مکتوب یا شفاهی، آگاهانه و یا ناآگاهانه از جانب نگارنده رخ می‌دهد. مفهوم بینامتنیت [۵] اساساً مفهومی باختینی است و در این بافتار ژولیا کریستوا آن را مطرح می‌کند که درباره‌ی این نظریه‌پرداز روس چنین می‌نویسد: «باختین متن را در دل تاریخ و جامعه می‌نهد، که هر دو آنها به نوبه‌ی خود همچون متونی هستند که مولف آنها را خوانده و با جای گرفتن درون آنها اقدام به نگارش‌شان می‌کند» [۶] از این منظر ادبیات، ایدئولوژی و علوم اجتماعی مانند تجربه‌هایی بینامتنی متجلی می‌شوند که سوژه‌ای فردی یا جمعی را می‌سازد، در عین حال اجازه می‌دهند این سوژه همسو یا مغایر با اعتبار خاصی برساخته شود.

د) سوژه

ذهنیت فردی یا جمعی نخست در چارچوب یک یا چندین گویش اجتماعی و بر اساس بینامتنیت ساخته می‌شود. در این بافت هر برداشت جبرگرایانه از موضوع (که گویشی اجتماعی ایدئولوژیک به آن شکل داده باشد) همان اندازه نادرست است که برداشتی آرمان‌گرایانه یا اراده‌گرا که موضوع را تماماً مستقل و آزاد می‌داند. بهتر است بگوییم که سوژه‌ی فردی در دل سوژه‌ی زبانی جامعه‌شناختی، درون و توسط رابطه با شمار مشخصی از گویش‌های اجتماعی، مذهبی، ایدئولوژیک، ادبی و نظری شکل می‌گیرد. فرآیندهای جامعه‌پذیری نیز کاملاً شناخته شده‌اند: در جوانی میل به همسانی با یک گویش اجتماعی ایدئولوژیک، فلسفی و یا علمی داریم، همراه شدن با مارکسیسم، محیط‌زیست، فمینیسم، آگزیستانسیالیسم، جامعه‌شناسی بوردیو و یا پدیدارشناسی. بعدها اما دچار نوعی منش انتقادی می‌شویم و شروع می‌کنیم به فاصله گرفتن، به مقایسه، به درآمیختن زبان‌های محاوره‌ای جمعی مختلف. پس جبرگرایی و آزادی در ساخت اجتماعی و زبان‌شناختی ذهنیت فردی، دو وضعیت مکمل‌اند.

ادبیات در موقعیت جامعه‌شناسی زبان: گویش اجتماعی، گفتار، بینامتنیت

الف) ادبیات چیست؟

در اینجا ادبیات می‌تواند به منزله‌ی متنی ساختگی باشد، و واکنشی بینامتنی به گویش‌های اجتماعی و گفتارهای موقعیت جامعه‌شناختی زبان فرض شود. نویسنده (مرد یا زن) به عنوان سوژه، با پذیرش طرز فکری خاص نسبت به گفتارها و علائق جمعی‌ای که احاطه‌اش کرده‌اند (مانند گویش‌های اجتماعی خاص) برساخته می‌شود.

زبان‌شناس آلمانی-رومانیایی، اوژینو کوزریو^۸ که هرگز خود را جامعه‌شناس ادبیات و یا جامعه‌شناس زبان ندانسته است، تعریفی از ادبیات به ما ارائه می‌کند که به نظرم در زمینه‌ی مطرح در اینجا معتبر می‌رسد. او می‌نویسد: «این گونه است که زبان شاعرانه در میان دیگر زبان‌ها، نه کاربردی زبان‌شناسانه، بلکه بیشتر کاربرد زبانی جهانشمول دارد، گویا تحقق تمامی امکانات زبانی است» [۷]. هر چند که خواندن تمامی متون ادبی با عنوان «تحقق تمامی امکانات زبانی» دشوار به نظر می‌رسد، اما خوانش آن از منظر واکنش‌هایی به گفتارها و گویش‌های اجتماعی عصر خود و دوران‌های گذشته، کاملن امکان‌پذیر می‌نماید.

با پذیرش این دیدگاه هم‌زمان زبان‌شناسانه و نشانه‌شناسانه می‌توان متن ادبی را همچون ساختاری مستقل تعریف نمود که به دور از بازنمایاندن واقعیت (مانند قواعد مقلد و هم‌رنگ جماعت‌شونده‌ی انواع رئالیسم) به زبان‌های متفاوت واکنش نشان داده و همین واکنش موجب می‌شود که متن شعر یا رمان با هیچ زبان محاوره‌ای دیگری یکسان نباشد، ولی به گفتارها و گویش‌های اجتماعی اطرافش پاسخ‌گو باشد.

یکی از بهترین نمونه‌های این بینامتنیت مستقل و انتقادی، سه گانه‌ی یورگن بکر^۹ (نویسنده‌ی پست مدرن آلمانی) است که می‌توان بنا به نظر کوزریو بدون اغراق آن را «تحقق تمامی امکانات زبانی» نامید. در این سه‌گانه‌ی تجربی – که با عنوان (مرز/زمین/محصور)^{۱۰} به چاپ رسید – مولف به تقلید لحن و شوخی با تمامی گویش‌های اجتماعی زمان خود – دهه‌ی شصت – می‌پردازد: مارکسیسم، دانشجویان شورشی، مارکسیسم اداری، مباحث محافظه‌کارانه‌ی آدناور^{۱۱}، مضامین تبلیغات، حتی صحبت‌های پیرامون هواشناسی و نیز مسائل آموزشی و ادبی.

در نقطه‌ی مقابل این مثال شاید بتوان به طرح این مسأله پرداخت که آثار کلاسیک ادبی با این الگوی بینامتنیت سیال بسیار فاصله دارند. اما با نگاهی دقیق‌تر به رمان‌ها و درام‌های تقدیس‌شده درمی‌یابیم که بیش‌تر آنها می‌توانند نوعی واکنش بینامتنی منتقدانه به گویش‌های اجتماعی خاص و گفتارهای مربوط به آنها باشند. برای نشان دادن این که دیدگاه مورد پذیرش جامعه‌شناسی متن تا چه اندازه قابلیت تعمیم دارد به طرح چند نمونه تحلیل می‌پردازم که امکان

ملموس‌تر ساختن نظریه و اصطلاحاتش را فراهم می‌آورد. پس در اینجا از در جستجوی^{۱۲} مارسل پروست، درام‌های اجتماعی محفلی اسکار وایلد^{۱۳} و هوگو فون هوفمانستال^{۱۴}، از تهوع سارتر و بیگانه‌ی کامو خواهیم گفت.

در محدوده‌ی این افق کوچک، تنها می‌توانم به ترسیم طرح اولیه بپردازم: خلاصه‌ای از چند کار منتشر شده.

ب) مارسل پروست و گفتگوهای محافل سطح بالا^{۱۵}

در بطن دوگانگی *داستانی* [۸] سعی در نمایاندن این مسأله داشتم که رویکرد جامعه‌شناسانه‌ای که در «در جستجوی *زمان از دست رفته*» ارزشمند است ارتباط میان آریستوکراسی و بورژوازی (که به واسطه‌ی تحلیل‌های جامعه‌شناسانه برجسته شده) نیست، بلکه مهم‌گوش اجتماعی‌ای است که این دو طبقه‌ی اجتماعی را به یکدیگر پیوند می‌دهد: گفتگوهای محافل سطح بالا. این گفتگوها که برخاسته از زندگی بطالت‌بار طبقه‌ی اهل سرگرمی و تفریح (وبلن) است، همان قشری که فاصله‌ی آریستوکراسی و بورژوازی را پر کرده، تاریخی طولانی دارد. این گوش اجتماعی که دست‌پرورده‌ی مادام دوسوینییه^{۱۶} و مادمازل اسکودری^{۱۷} است در اوایل جمهوری سوم، در سالن‌های فوبورگ سن‌ژرمن به درجه‌ی ظرافت و کمال نائل می‌گردد.

مارسل پروست که به سالن‌های فوبورگ رفت‌وآمد می‌کند و پیگیر ماجراهای آن‌هاست، همانقدر شیفته‌ی این زبان محاوره‌ی لطیف می‌شود که شیفته و فریفته‌ی اشرافیت سطح بالا و بی‌دغدغه‌ای که به این زبان سخن می‌گوید. بهترین شیوه برای پیوند دادن جستجو با جامعه‌ی عصر قشنگ، این است که آن‌را همچون واکنشی بینامتنی و دوگانه نسبت به جامعه‌ی سطح‌بالا لحاظ کنیم، جامعه‌ای که نه تنها پروست بلکه راوی‌اش مارسل را شیفته‌ی خود نمود.

اما چگونه می‌توان این فریبندگی و فریفتگی را توجیه نمود؟ نخست با تحسین از سوی اجتماعی که فرد بورژوا در طلب آن است. فرد عامی در برابر این اشراف‌زادگی (که خود را با ظاهر و منش فئودالی به رخ می‌کشد) - بی‌آنکه هیچ ارتباطی با اشرافیت و نجیب‌زادگی خونی و یا اصل فئودالیسم داشته باشد - و پس از آن با ویژگی خودشیفتگی در گفتگو که تمایز اصلی محافل سطح بالا است: جالب/کسالت‌آور، درخشان/ناچیز، خاص/روزمره ...

بدین ترتیب جستجوی پروست می‌تواند جدال طولانی راوی (مارسل) باشد با جامعه‌ی سطح‌بالا که در ابتدا به دلایل زیبایی‌شناختی آن را ستوده، لیکن در پایان دست به انتقاد از آن می‌زند و کنار می‌نهد. او سرانجام در می‌یابد گفتگویی که در جستجو شکل می‌گیرد همچون ابزاری برای نفوذ و سلطه است که ارزش مبادلاتی گرفته، و زیبایی آن ساختگی است. زیبایی داندیسم و یا متشخص‌نمایی با آفرینش هنری و ادبی منافات دارد.

^{۱۲} رمان «در جستجوی زمان از دست رفته» اثر مارسل پروست که به اختصار به آن «جستجو» هم می‌گویند. م.

Oscar Wilde
Hugo Von Hofmannsthal
mondain
Madame de Sévigné
Mademoiselle de Scudéry

نگارش هنری با در تقابل قرار دادن نگارش ادبی با گفتار بی‌حاصل و خنثای محافل سطح بالا، باعث تبدیل راوی پروستی به نویسنده می‌شود. «بیش از هر چیز از این سخنان فاصله می‌گرفتم، سخنانی که بیش‌تر، لب‌ها انتخاب‌شان می‌کنند تا ذهن‌ها، سخنان سرشار از بذله‌گویی، در میان گفتگوها و پس از گفتگویی طولانی با دیگران و در ادامه ساختگی‌تر از پیش خود را خطاب قرار می‌دهند، و روح را لبریز از دروغ می‌کنند. این سخنان تَنانه که به‌واسطه‌ی حضور نویسنده دنبال می‌شود، اوپی که خود را در حد نسخه‌برداری از یک لبخند ساده، یک ادای معمولی پایین می‌آورد که به تدریج تکراری می‌شود، برای مثال این جمله‌ی سنت بُوو: کتابهای حقیقی نه فرزندانش روزها و گپ‌زنی‌ها، بلکه فرزندانش تاریکی و سکوت‌اند».[۹]

در این‌جا آنچه به نظرم مهم است، تنها نقد گفتگو به منزله‌ی اصل نگارش و اصل ادبی است. پروست با تفکیک موشکافانه‌ی گفتگوها از نگارش ادبی ارزشمند، به سرزنش سنت بوو و بالزاک می‌پردازد که در سخن از ادبیات (سنت بُوو) و در رمان نویسی (بالزاک) سبک محاوره‌ای گفتگوها را اتخاذ نموده‌اند. هنگامی که پروست اشتباه گرفتن ادبیات با گفتگو را بر بالزاک خرده می‌گیرد، دوباره خرده‌گیری از گفتگوی محافل سطح بالا را از سر می‌گیرد: «این سبک تداعی نمی‌کند، منعکس نمی‌کند، فقط شرح می‌دهد. هرچند به کمک زیباترین تصاویر به توصیف می‌پردازد، تصاویری که با بقیه چیزها آمیخته، که گفتنی‌هایش را طوری می‌فهماند که گویی جزئیات گفتگو را به تصویر کشیده و به همه فهمانده است».[۱۰]

در آنچه ذکر شد می‌توان دید تا چه اندازه گفتگو به عنوان گویش اجتماعی طبقه‌ی مرفه، مسأله‌ی اجتماعی (گپ زدن، مشخص‌نمایی) را به مسأله‌ی تکوین ادبیات مرتبط می‌سازد: هم‌چنان که به نگارش جدید پیشنهادی پروست از انزوا و به نقد ادبی‌اش. گفتگو نقطه عطف انتقاد و محور انتقاد پروست از بالزاک و سنت بُوو است. این توصیف از طریق گویش اجتماعی نه تقلیل‌دهنده است (چراکه رمان پروست را تا سطح نوعی ایدئولوژی، برداشت از دنیا یا قسمی فلسفه تنزل نمی‌دهد) نه انحصاری: چراکه منافاتی با دیگر برداشت‌های روان‌کاوانه، پدیدارشناسانه یا داستان‌شناسانه ندارد (برعکس، متضمن آنهاست) [۱۱]. این توصیف اشاره‌ای است به چندمعنایی بودن متن ادبی.

ج) گفتگو نزد اسکار وایلد و هوگو فون هوفمانستال

مسأله‌ی روش‌شناختی‌ای که به دنبال بروز تناقض روایی ایجاد شد این بود که نمی‌توان اهمیت گفتگوی محافل سطح بالا در اثر پروست را نادیده گرفت، اما هنگامی که به دیگر آثار ادبی‌ای می‌پردازیم که در آنها نقد یک زبان خاص کمتر به چشم می‌خورد، ارزش مفهوم گویش اجتماعی کمتر آشکار می‌گردد.

آن زمان پاسخ به این پرسش برایم دشوار بود، با توجه به اینکه قادر نبودم بلافاصله به سراغ جستجوی گویش‌های اجتماعی در بقیه‌ی ادبیات جهان بروم. از زمانی که بر روی وایلد، هوفمانستال، سارتر و کامو کار کردم طرح اولیه‌ی یک پاسخ به نظرم ساده‌تر می‌رسد.

مسأله‌ی هم‌زمانی اجتماعی و زبانی تنها در مورد جستجوی پروست مطرح نیست، بلکه در درام‌های اسکار وایلد، هوگو فون هوفمانستال نیز صدق می‌کند. متأسفانه بازطرح جزئیات تحلیل‌هایم در اینجا ناممکن است: پس به خلاصه نمودن استدلال‌های اصلی بسنده می‌کنم.

دو اثر مورد بحث « اهمیت ارنست بودن » اسکاروایلد و « دشواری » هوفمانستال در سطح گویش اجتماعی و موقعیت جامعه‌شناسی زبان انگلیسی و اتریشی اواخر قرن نوزده با جستجوی پروست قابل قیاس هستند. در این آثار گفتگوهای محافل سطح بالا یکبار دیگر به منزله‌ی زبان طبقه‌ی مرفه، طبقه‌ی خوشگذران عاطلی ظاهر می‌شود که به پردازش سبک صحبت روی آورده است.

آنچه در سطح ساختاری دارای اهمیت است این است که گفتگو^{۱۸} به تدریج جایگزین گفت‌وشنودی^{۱۹} می‌شود که در درام سنتی یکی از عوامل پیش‌برنده‌ی داستان بود. پس در نمایشنامه‌های اسکاروایلد و هوفمانستال در نهایت گفتگو جایگزین ماجرای دراماتیک می‌گردد. راجع به گفتگو در «گفتگو دراما»ی آلمانی پیتر زوندی^{۲۰} می‌نویسد: «گفتگو هیچ خاستگاه ذهنی و هیچ هدف عینی‌ای ندارد: به هیچ کجا راه نمی‌برد و به هیچ ماجرای ختم نمی‌شود» [۱۲]. همین تشخیص در رابطه با جستجوی پروست صادق است، که در آن گفتگو جایگزین گفت‌وشنودی داستانی شده و همچون مانعی بر سر روند داستان است. (ساختار جایگزینی، «رساله‌نویسی» پروستی در این بافت قابل توجیه است.)

گفتگو به مثابه گویش اجتماعی نه تنها جستجو بلکه درام‌های هوفمانستال و وایلد را به جامعه‌ی سالن‌ها که برآمده از تباری بورژوازی و اشراف در جامعه‌ی بورژوازی زده، یا به گفته‌ی وبلن طبقه‌ی عاطل و در پی سرگرمی، پیوند می‌دهد.

د) تهوع سارتر و بیگانه‌ی کامو

به سادگی می‌توان ایراد بعدی من از تحلیل رمان جستجو و درام‌های سطح بالا را حدس زد: چگونه می‌توان ادبیاتی را درک کرد که برخاسته از جامعه سالن‌ها نیست و حتی هیچ ارتباطی به گفتگو ندارد؟ پاسخ چندان هم پیچیده نیست: شمار زیادی از جوامع سطح بالای فلسفی، مذهبی و ایدئولوژیک وجود دارد که برای تعیین یک متن – ادبی / نظری – نسبت به موقعیت زبانی و جامعه‌شناختی خاص مناسب تحلیل جزئیات است.

با تحلیل واکنش‌های بینامتنی تهوع سارتر و بیگانه‌ی کامو، در *بی‌اعتنایی داستانی* [۱۳]، نسبت به گویش اجتماعی ایدئولوژیک سالهای سی و چهل تلاش کردم نشان دهم که نخستین رمان سارتر – مانند رمانی که به تقلید از پروست می‌نویسد – بررسی‌ای رساله‌وار و انتقادی است از زبان رایج که سارتر مانند پروست در نگارش ادبی در قصه باز می‌شناسد. بررسی او تبدیل به انتقادی بلندبالا از برخی گویش‌های اجتماعی ایدئولوژیک می‌شود: از اومانیسیم، زیبایی‌شناسی‌گرایی، سوسیالیسم و غیره. این سوالاتی است که راوی آنتوان روکتن (صراحتاً یا ضمناً) از خود می‌پرسد: چگونه در دنیای انباشته از گویش‌های اجتماعی تنزل یافته می‌توان ارتباط برقرار کرد؟ چگونه می‌توان نوشت یا سخن

¹⁸ conversation

¹⁹ dialogue

Peter Szondi

گفت؟ چگونه در جامعه‌ای که کلمات ارزشمندی مانند «آزادی»، «شرافت»، «قهرمان‌پروری»، «هنر» یا «وظیفه» همان قدر دوگانه‌اند که «شعرناب» (که سارتر آن را به ادبیات مصرفی نسبت می‌دهد) می‌توان بر سر نوعی حقیقت (تمایزات و تفاوت‌های حقیقی) امور گفتگو کرد؟

این پرسش‌های هستی‌شناسانه و اگزیستانسیالیستی برآمده از ساختار تهوع سارتر است، که تحقیقی روزنامه‌وار و نقدی بر گفتمان‌های ایدئولوژیک است. در پایان این تحقیق راوی در نهایت گفتمان حقیقی و درست را با تصمیم به نوشتن یک رمان - مانند راوی پروست - درمی‌یابد.

نوع واکنش بیگانه‌ی کامو به قسمی موقعیت زبانی و جامعه‌شناختی حاکم بر گویش‌های اجتماعی ایدئولوژیک (مسیحی، اومانستی، فاشیستی و غیره) بسیار متفاوت است از ساختار داستانی-روایی‌ای که با آن سروکار داریم و اشتراکات چندانی با تهوع ندارد. در تحلیل‌ام از بیگانه تلاش کردم نشان دهم تا چه اندازه کل ساختار روایی این رمان با دو گفتمان ناساز یعنی گفتمان بی‌تفاوتی و پاکدامنی قابل توجیه است. گفته‌های راوی (مورسو) و چند شخصیت دیگر و بیانات ایدئولوژیکی که از زبان عدالت شنیده می‌شود. بر خلاف گفتمان نخست که با رد هرگونه ارزش ایدئولوژیک و مسیحی به جانب بی‌تفاوتی ذاتی و تقدیر می‌رود، گفتمان بازپرس و دادگاه که ریشه در گویش‌های اجتماعی اومانست-مسیحی دارد رو به سوی ارزش‌های انعطاف‌ناپذیر حاصل از دوگانه‌ی ایدئولوژیک (خیر/شر) می‌رود.

نمایندگان عدالت به جای آن که در شخصیت مورسو نا-سوژه‌ای بی‌تفاوت یا کنشگری ضدونقیض بیابند که هیچ نقش روایی [۱۴] ندارد، در او به جستجوی شخصیتی مسئول و قابل مجازات هستند و بدین ترتیب نظریه‌ی لویی آلتوسر و میشل پشو تایید می‌گردد که «ایدئولوژی، افراد را با سوژه‌ها استیضاح می‌کند» (آلتوسر).

وجه بسیار قابل توجه این رمان ظاهراً در تضاد میان گفتمان و بی‌تفاوتی (مورسو-راوی) و گفتمان ایدئولوژیک (عدالت) است، به این صورت که تضاد نهایی میان طبیعت و فرهنگ، با ساختار دو سویگی کلی بیگانه توجیه می‌شود. بر خلاف بخش نخست که حاصل فقدان سوژکتیویته‌ی مورسو و تقدیر طبیعت است، بخش دوم تحت تاثیر دوگانگی معنایی و کنشگر گویش اجتماعی اومانست-مسیحی و گفتمان‌های ایدئولوژیک است. این گفتمان‌ها توسط راوی کامو که پاکدامنی و استبدادشان را برملا می‌کند، نه مورد ریشخند واقع می‌شوند، نه مورد تردید. هرچند در افسانه‌ی سیزیف و انسان عاصی، نقد وی از گویش اجتماعی اومانست-مسیحی را می‌توان درک نمود. پس توجیه ساختار متن ادبی با فرایندهای بینامتنی سازنده‌ی آن امکان‌پذیر به نظر می‌رسد.

با کوزریو می‌توان تمامی متونی که نام بردیم از قبیل تجربه‌های شاعرانه با گفتمان‌های زبانی خاص با زبان خاص یک دوره را بازخوانی کرد. با پذیرش دیدگاه جامعه‌شناسانه می‌توان گفت این تجارب شاعران و چند بُعدی که خواندن این متون در چارچوب نوعی زیباشناسی مستقل ایجاد می‌کند، در عین حال واکنش‌های اجتماعی-انتقادی به گویش‌های اجتماعی‌ای هستند که منافع و علایق جمعی قابل‌شناسایی را نشان می‌دهند.

گفتمان‌های ایدئولوژیک و نظری: نظریه چیست؟

در ابتدای معرفی جامعه‌شناسی متن به این نکته اشاره نمودم که این مقوله رویکردی است نظری که حوزه‌ی آن از ادبیات فراتر می‌رود. جامعه‌شناسی متن، همچون نشانه‌شناسی جامعه به تحلیل گفتمان‌های ایدئولوژیک نظری در چارچوب قسمی موقعیت جامعه‌شناسی زبان خاص می‌پردازد که در آن نظریه‌ها در ارتباط و تأثیر متقابل با گویش‌های اجتماعی نظری و غیرنظری (ایدئولوژیک، فلسفی و ادبی) هستند. همچنین به نحوی نظریه‌ی ایدئولوژی و گفتمان نظری است، بنابراین نوعی فرانظریه است. اما این پرسش مطرح می‌شود که «نظریه‌ای در باب نظریه به چه کار می‌آید؟» برای پاسخ به این پرسش که در نگاه نخست کاملاً موجه به نظر می‌رسد کفایت به چند تعریف موجود از مفهوم نظریه نگاهی بیندازیم. اغلب این تعاریف را با توجه به اینکه مولف‌شان نظریه را «نظامی از جملات و گزاره‌ها» می‌داند، بسیار ناکامل تصور می‌کنند.

حتی نشانه‌شناسی چون گرماس^{۲۱} و کورته^{۲۲}، در واژه‌نامه‌ی مستدل‌شان، به تعریف «نظریه» به عنوان «مجموعه‌ای یکدست از فرضیه‌های قابل تأیید» [۱۵] بسنده می‌کنند. نه در واژه‌نامه بلکه در *نشانه‌شناسی و علوم اجتماعی* (در اثر اریک لاندووسکی [۱۶]) است که تعریفی استدلالی از مفهوم نظریه می‌یابیم: *نظریه به مثابه گفتمان*.

با تعریفی موجز از مفهوم ایدئولوژی آغاز می‌کنیم: ایدئولوژی گفتارهایی است که بر پایه‌ی فهرست واژگانی تضادها و تقابلهای دسته‌بندی‌های معناسانسانه و الگوهای کنش‌انگیز گویشی اجتماعی بنا شده است. این بدان معناست که ایدئولوژی بر مبنای نوعی اعتبار و ارزش معناسانسانه شکل گرفته که راوی آن به بیان و نقل واقعیت ادبی، اجتماعی و یا تاریخی می‌پردازد. ساختار آن جز در بافت گفتمانی و بینامتنی قابل درک نیست، چراکه هر گفتمان ایدئولوژیک (مانند گویش اجتماعی) بیانگر منافع و علایق یک گروه اجتماعی خاص است، پس در تقابل با معانی، دسته‌بندی‌ها و روایت‌های گروه‌های نزدیک به خود است. گروه‌هایی که با آنها در یک موقعیت جامعه-زبان‌شناختی و تاریخی مشخص زیست می‌کند.

در اینجا گفتمان ایدئولوژیک هیچ وجه تمایزی با گفتمان نظری‌ای ندارد که می‌تواند به همان شکل تعریف شود.

فراروی انتقادی و نظری ایدئولوژی امکان‌پذیر نیست مگر با ارائه‌ی قسمی تعریف منفی یا انتقادی از ایدئولوژی: ایدئولوژی، برآمده از نوعی گویش اجتماعی خاص، نوعی گفتمان حاصل از دوگانگی و تعارض روایی میان سوژه و ضدسوژه است. سوژه‌ی ارتباط کلامی آن قادر به تأمل بر سبک معناسانسانه (طبقه‌بندی)^{۲۳}، نحوی و روایی نیست، همان‌طور که از مشاهده‌ی آن به‌عنوان منظور یک بحث هم ناتوان است. سوژه‌ی ارتباط کلامی گفتمان خود را تنها گفتمان ممکن، واقعی، طبیعی و مستقل دانسته و آن را به شکل تک‌گویی با تمامی مراجع واقعی و احتمالی‌اش یکسان می‌داند. این تعریف جدید از ایدئولوژی به روشنی بدین معناست که باید با دو برداشت تکمیلی از ایدئولوژی به عنوان

ساختار زبانی کار کنیم. در مورد نخست «ایدئولوژی» زبان جمعی فرض خواهد شد که اساس کلیه‌ی نظریه‌های علوم انسانی است، در مورد دوم ایدئولوژی نوعی گفتمان تک‌گویانه‌ی دوگانه در نظر گرفته می‌شود که با ایجاد مانع برای دیالوگ نظری با اهداف، موضوع و واقعیت جاری یکی می‌شود.

هر قدر هم فراتر رفتن از ایدئولوژی به مفهوم کلی آن ناممکن باشد (ما بعنوان نظریه‌پرداز یا فرد، صراحتاً یا ضمناً نوعی دیدگاه لیبرال، مارکسیست، فمینیست یا محافظه‌کارانه‌ی خاص را پذیرفته‌ایم) پرهیز از سازوکارهای دوگانه و تک‌گویانه‌ی ایدئولوژی به معنای منفی یا انتقادی آن کاملاً امکان‌پذیر به نظر می‌رسد. حتی پرهیز از این سازوکار برای آن که نظریه، مجال شکل‌گیری در نوعی دیالوگ انتقادی یا خودانتقادی را بیابد، گریزناپذیر است.

پس وجود ایدئولوژی (به معنای منفی آن) در نقد ادبی همچنان مانعی است بر تبدیل آن به نظریه و شروع گفت‌ووشنودی جدی با علوم اجتماعی. حتی متفکران ساختارشکنی که اغلب خود را تنها منتقدین جدی متافیزیک و «لوگوس‌محوری» نشان می‌دهند و به عنوان تنها مدافعان چند معنایی، به نظر می‌رسد آنها هم بر این باورند که شیوه‌ی خوانش خودشان از ادبیات را تنها طریق ممکن بدانند و همچنین تضادها و دشواری‌هایی که برمی‌سازند در خود متون و ابژه‌ها هست.

بدین ترتیب ژ. هیلیس میلر، ساختارشکن اهل آمریکای شمالی صراحتاً تأکید می‌کند: «ساختارشکنی چیزی نه بیش‌تر و نه کمتر از نوعی خوانش درست اجمالی نیست» [۱۷] به نظر او مغایرت‌ها و تناقضات حل‌ناشدنی در استدلال که ساختارشکنان با آن روبرو شده یا به عبارتی آن را می‌سازند در خود متن است؛ و جزئی از محتوای آن است: «ناخوانا بودن از سوی خواننده نیست، بلکه از خود متن است» با این حال میلر می‌افزاید: «من معتقدم خوانش‌ام از شعر بی‌تس درست است و اگر به همه‌ی کسانی که اهل درست اندیشیدن‌اند، زمان کافی بدهیم، به خوانش من متوسل خواهند شد. [۱۸]

در معنای منفی عبارت، تمامی این اظهارات ایدئولوژیک هستند: در ابتدا هیلیس میلر ساختارشکنی را با گفتمان طبیعی-حقیقی تعین می‌بخشد. در وهله‌ی دوم ناخوانا بودن را آن‌طور که با گفتمان ساختارشکنانه‌اش تعریف شده به اصل موضوع ارتباط می‌دهد و در پایان گفتمانش را به صورت تک‌گویی با موضوع شعر بی‌تس یکی نموده و تأکید می‌کند که هر کس اهل درست اندیشیدن باشد^{۳۴} با وی هم عقیده خواهد بود. عقاید متفاوت نه از پیش تعیین شده‌اند، نه پذیرفتنی. تنها یک دیوانه می‌تواند یکی شدن با کنش‌گر ایدئولوژیک (اسطوره‌ای) را رد کند.

اکنون در مقابل این تک‌گویی ایدئولوژیک ارائه‌ی تعریفی از گفتمان نظری امکان‌پذیر است که با تعریف منفی مفهوم ایدئولوژیک پیوند می‌خورد: گفتمان نظری درست مانند گفتمان ایدئولوژیک در دل یک یا چند گویش اجتماعی زاده می‌شود و به عنوان نظام ارزش‌ها و هنجارها به بیان دیدگاه و نکات بااهمیت مربوط به آن می‌پردازد. لیکن برخلاف سوژه‌ی ارتباط کلامی ایدئولوژیک، سوژه‌های نظری بر تکوین آن در یک موقعیت زبانی و جامعه‌شناختی خاص تأمل می‌کند، بر سازوکارهای معناشناختی نحوی و روایی گفتمان‌هایش تا بتواند از دوگانگی معناشناختی مبرا شود و امکان و

در متن اصلی به زبان انگلیسی آمده (all right thinking people).

ویژگی خود را برملا نموده و با دیگر گفتمان‌های نظری درآمیزد. در عین حال موضوعاتش را همچون ترکیبات تصادفی پیش رو می‌نهد که با ترکیبات رقیب و مکمل برآمده از گفتمان‌ها و گویش‌های اجتماعی کاملاً متفاوت، منافاتی ندارد. اما چنین برداشت انتقادی و خودانتقادی از سوژه‌های نظری چگونه ممکن است؟

بین‌الذهانی^{۲۵}، تزلزل و دیالوگ

به عنوان مثال اصل^{۲۶} «بطالان‌پذیری^{۲۷}» («قابل‌ردشدگی^{۲۸}») نظری به مفهوم پوپری کلمه را در نظر بگیریم. به عقیده‌ی برخی منتقدان پوپر، خصوصاً ژان کلود پاسرون، [۱۹] ثابت شده که اصل در علوم انسانی غیرقابل اجراست، ایدئولوژی‌ها و یا تعهدات ایدئولوژیک آن (جدایی‌ناپذیر از گفتمان نظری) نمی‌توانند رد شوند. هر تلاشی در جهت رد نوعی گویش اجتماعی نظری و ایدئولوژیک در چهارچوب یک گویش اجتماعی دیگر محکوم به شکست است. این مسأله‌ای است که پوپر نمی‌بیند زیرا او جامعه را متشکل از چندین فرد آتمیزه می‌بیند و از درک «پرسپکتیوها» (ک. مانهایم)، ایدئولوژی‌ها و گویش‌های اجتماعی سر باز می‌زند. در گزارش «منطق کشفیات علمی» که در سال ۱۹۳۵ منتشر شد، اتو نورات^{۲۹} پیشنهاد می‌کند که در مورد نظریه، به جای «بطالان‌پذیری» از واژه‌ی «تزلزل»^{۳۰} استفاده کنیم. به واسطه‌ی چیزی که او «ارتعاش»^{۳۱} [۲۰] می‌نامد.

به عقیده‌ی من چنین تزلزلی هنگامی رخ می‌دهد که دو نظریه ناهمگن - حاصل گویش‌های اجتماعی نسبتاً یا تماماً مغایر - در ارتباط گفت‌ووشنودی با یکدیگر قرار گیرند: در یک مباحثه، مقایسه و هر نوع رویارویی.

چنین رویارویی موقعیت‌های بی‌نهایت ناهمگن از ساختارگرایی گلاسرزفلد^{۳۲} و رئالیسم لوکاچ، از جهان‌شمولی‌گری پوپر و پارتیکولاریسم^{۳۳} لیوتار، ایدئالیسم هابرماس، از ماتریالیسم فوکو (التوسر و پشو^{۳۴}) [۲۱] که تأمل بر موضوعات مربوط به ساختار و تکوین گفتمان‌های‌شان امکان جهت‌گیری نسبت به فرایندهای اجتماعی، زبان‌شناسی موضوعات‌شان را همچون ساختارهای محتمل فراهم می‌آورد. چنین مقایسه‌ای به تزلزل باور ما، به نظریه‌ای خاص می‌انجامد چرا که خطاهای فاحش‌اش، مغایرت‌هایش، ایرادهایش را برملا می‌سازد. این مواجهه است که طبیعه‌ی گفت‌ووشنودی نظری بوده و به صورت خودنقدانه سوژه‌های نظری را به سمت تأمل بر گفتمان‌های مرتبط سوق می‌دهد.

با سعی در پذیرش این دیدگاه و ارتباط دادن نظریه نظام‌های لومان^{۳۵} با نظریه میدان‌های بوردیو می‌توان دریافت که لومان تمامی دیگرآیینی به روز شده‌ی بوردیو را نادیده می‌گیرد، به‌ویژه اطاعت از قوانین اقتصادی، رسانه‌ای (که تحت

intersubjectivité
postulat
falsifiabilité
réfutabilité
Neurath
ébranlement
Erschütterung
Glaserfeld
Particularisme
Pêcheux
Luhmann

لوای نظام درآمده‌اند) هنری و علمی. در عین حال ویژگی غامض مفهوم «نظام» یا «میدان» را درمی‌یابیم، زیرا این دو مفهوم بر پایه‌ی ارزش‌ها و تقسیم‌بندی‌های ناپایداری بنا گشته‌اند: اما علوم اجتماعی متعلق به کدام نظام یا میدان است؟ به نظام ایدئولوژیک یا علمی؟ و سینما: جزو نظام یا حوزه‌ی هنری است یا رسانه‌ای؟ پاسخ هرچه که باشد هرگز نمی‌تواند در چارچوب جناح لومان دسته‌بندی شود، جناحی که اساس نظام علمی است: در باب تضاد درست و غلط [۲۲].

در دنیای انسانی حل و فصل نمودن یا رد قاطعانه‌ی امور ناممکن می‌نماید، در عوض به راحتی می‌توان نظریه‌ای را در قیاس دیالکتیک و گفت‌ووشنود محور با نوعی گفتمان و گویش اجتماعی ناهمگون قرار داده و پایه‌های آن را به کمک نقطه‌ی مقابل‌اش متزلزل نمود. این دیالوگ میان موقعیت‌های ناهمگون یا متضاد به نظرم در مقوله‌ی تحریف‌پذیری پوپر و فرمالیسم نظامی لومان در زمینه‌ی علوم انسانی جایگزین شایسته‌ای می‌رسد.

به عنوان نتیجه‌گیری اضافه کنیم که ایده‌ی پوپر مبنی بر آزمودن هر نظریه علمی، همچنان معتبر است. با این وجود این آزمون در سطح بین‌الذهانی میان تک‌تک افراد روی نمی‌دهد، یعنی آن‌گونه که عقل‌گرایی منتقدانه نشأت گرفته از ایدئولوژی فردمحور لیبرال تصور می‌کند، بلکه این مسأله میان گویش‌های اجتماعی نسبتاً ناسازگار رخ می‌دهد. و دقیقاً این ناسازگاری نسبی زبانی جمعی-گروهی است که به تزلزلی منتهی می‌شود که نورات از آن سخن می‌گوید. و این دست تزلزل‌هاست که ما را به اندیشیدن به صورت فردی یا جمعی وامی‌دارد.

دانشگاه کلاگنفورت.

- [1] Zima (Pierre V.), *Pour une sociologie du texte littéraire*, Paris, L'Harmattan, 2000 (1978) ; *Ibid.*, *Manuel de sociocritique*, Paris, L'Harmattan, 2000.
- [2] Tynianov (Iouri). « De l'évolution littéraire », dans *Théorie de la littérature. Textes des formalistes russes*, édition par Tzvetan Todorov, Paris, Seuil, 1965, p. 131.
- [3] Bakhtine (Mikhaïl) et Volochinov (Valentin), *Le Marxisme et la philosophie du langage. Essais d'application de la méthode sociologique en linguistique*, Paris, Minuit, 1977, pp. 102-103.
- [4] Greimas (Algirdas-Julien), *Sémiotique et sciences sociales*, Paris, Seuil, 1976, pp. 53-54.
- [5] Voir à ce sujet : Juvan (Marko), *History and Poetics of Intertextuality*, West Lafayette (IN), Purdue University Press, 2008. Ainsi que : Rabau (Sophie), *L'Intertextualité*, Paris, Flammarion, 2002.
- [6] Kristeva (Julia), *Sémiotikè. Recherches pour une sémanalyse*, Paris, Seuil, 1969, p. 144.
- [7] Coseriu (Eugenio), « Thesen zum Thema "Sprache und Dichtung" », dans *Beiträge zur Text-linguistik*, sous la direction de Wolf-Dieter Stempel, Munich, Fink, 1971.
- [8] Zima (Pierre V.), *L'Ambivalence romanesque. Proust, Kafka, Musil*, Paris, L'Harmattan, 2002.
- [9] Proust (Marcel), *A la recherche du temps perdu*, vol. IV, Paris, Gallimard, coll. « Bibliothèque de la Pléiade », 1989, p. 476.
- [10] Proust (Marcel), *Contre Sainte-Beuve précédé de Pastiches et mélanges et suivi de Essais et articles*, Paris, Gallimard, coll. « Bibliothèque de la Pléiade », 1971, p. 269.
- [11] Zima (Pierre V.), *Manuel de sociocritique*, op. cit., ch. 5: « Sociocritique et psychanalyse : société et psyché chez Marcel Proust ».
- [12] Szondi (Peter), *Theorie des modernen Dramas*, Frankfurt, Suhrkamp, 1969 (1956), p. 88.
- [13] Zima (Pierre V.), *L'Indifférence romanesque. Sartre, Moravia, Camus*, Paris, L'Harmattan, 2005.
- [14] Coquet (Jean-Claude), « Problèmes de l'analyse structurale du récit : L'Etranger d'Albert Camus », dans *Sémiotique littéraire. Contribution à l'analyse sémantique du discours*, Paris, Mame, 1973.

[15] Greimas (Algirdas-Julien) et Courtés (Joseph), *Sémiotique. Dictionnaire raisonné de la théorie du langage*, Paris, Hachette, 1979, p. 394.

[16] Landowski (Éric), *La Société réfléchie. Essais de socio-sémiotique*, Paris, Seuil, 1989, ch. 3.

Page |

[17] Miller (Joseph Hills), *The Ethics of Reading*, New York, Columbia University Press, 1987, p. 10.

[18] Miller (Joseph Hills), *Theory Now and Then*, New York/Londres, Harvester/Wheatsheaf, 1991, p. 196.

[19] Passeron (Jean-Claude), *Le Raisonnement sociologique. L'espace non-poppérien du raisonnement naturel*, Paris, Nathan, 1991.

[20] Neurath (Otto), « Pseudorationalismus der Falsifikation », dans *Gesammelte philosophische und methodologische Schriften*, sous la direction de Rudolf Haller et Heiner Rutte, vol. II, Vienne, Hölder-Pichler-Tempsky, 1981, p. 638.

[21] Une présentation systématique de ces confrontations de théories contraires se trouve dans : Zima (Pierre V.), *What is Theory ? Cultural Theory as Discourse and Dialogue*, Londres/New York, Continuum, 2007, ch. 6-10.

[22] Luhmann (Niklas), *Die Wissenschaft der Gesellschaft*, Francfort, Suhrkamp, 1990, p. 170.